

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایتی در مذمت قیاس و عقل گرایی

قبل از شروع بحث؛ روایتی را تیمناً و تبرکاً به عنوان شروع بحث فقه بیان کنیم.

در این مسیری که ما قرار گرفته‌ایم یکی از آفت‌های مهم اجتهاد؛ مسئله‌ی قیاس و امثال قیاس است و آنچه که فقه را متزلزل می‌کند؛ مسئله‌ی قیاس است.

در یک نامه‌ای که امام صادق(ع) در مورد اصحاب رأی و قیاس نوشتند، می‌فرمایند «قَالُوا لَا شَيْءَ إِلَّا مَا أَدْرَكْتَهُ عُقُولُنَا وَ عَرَفْتَهُ أَلْبَابُنَا»؛ این اصحاب رأی و قیاس می‌گویند هر چه که عقل ما بفهمد ما همان را قبول داریم.

همین مطلبی است که در زمان ما گاهی اوقات در بعضی از نوشته‌ها می‌گویند که ما باید احکام دین را طوری تفسیر و بیان کنیم که با عقل سازگار باشد.

امام صادق(ع) می‌فرماید پایه‌ی حرف اصحاب رأی، قیاس و اهل سنت این است «قَالُوا لَا شَيْءَ إِلَّا مَا أَدْرَكْتَهُ عُقُولُنَا وَ عَرَفْتَهُ أَلْبَابُنَا فَوَلَّاهُمُ اللَّهُ مَا تَوَلَّوْا وَ أَهْمَلَهُمْ وَ خَذَلَهُمْ» خیلی عجیب است! یعنی کسانی که مبنای فکری‌شان این باشد که احکام را باید از عقل (آن هم عقل بشری) تماماً گرفت، اینها متولی همان اموری می‌شوند که الآن عهده دار هستند. اما خدا اینها را گمراه و بیچاره می‌کند، خضلان را نصیب اینها می‌کند. اینها به طوری خوار و ذلیل می‌شوند که بنده خودشان می‌شوند و دیگر عبادالله نیستند.

از مظاهر عبادالله بودن این است که ما ببینیم خدا چه فرموده، نه اینکه بگویم عقل من چه می‌گوید، من چه می‌فهمم؟ «حَتَّى صَارُوا عَبْدَةً أَنْفُسِهِمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ لَوْ كَانَ اللَّهُ رَضِيَ مِنْهُمْ اجْتِهَادَهُمْ وَ ارْتِيَاءَهُمْ فِيمَا ادَّعَوْا مِنْ ذَلِكَ لَمْ يَبْعَثْ إِلَيْهِمْ فَاصِلاً لِمَا بَيْنَهُمْ»، می‌فرماید اگر خدا راضی بود به این رأی و اجتهاد اینها، دیگر رسولی را نمی‌فرستاد، چه نیازی داشت به اینکه رسولی را برای این امت بفرستد؟ ببینید چقدر ائمه(ع) و خصوصاً امام صادق(ع) که واقعاً یکی از هنرها، جهادها و نقاط مهم زندگی امام صادق(ع) مقابله با اجتهداهای منفی و غلط بوده، اجتهدای که مبتنی بر قیاس باشد، مبتنی بر استحسان باشد، مصالح مرسله باشد، همین مطالب اباطیلی که اهل سنت دارند.

یک چیز جدیدی که اینها خیلی دارند روی آن مانور می‌دهند مسائل «مقاصد الشريعة» است و ادعای اصلی‌شان این است که اساساً ما کاری به ظواهر و نصوص، چه نصوص قرآن و چه روایات نداریم. ما هر جا می‌بینیم مقصود اصلی خدا در دین چه

بوده، همان را پیش ببریم.

شبيه آن مطلبي که صوفيه يا آنهائي که اسم خودشان را گذاشتند اهل حق، ميگویند ما دیدیم مقصود خدا در نماز این بوده که یقین پیدا کنیم، ما یقین پیدا کردیم حالا نماز را کنار ميگذاریم. شبيه این مسئله را اهل سنت در باب فروع و احکام پیش گرفته‌اند، يعني ميگویند محور را «مقاصد» قرار ميدهیم. حالا این روایات از رسول خدا و این آیات شریفه، ظهوراتي که در آیات شریفه دارد را کنار ميگذاریم. این بسیار امر خطرناکي است، این جمله ي «أَهْمَلَهُمْ وَ خَذَلَهُمْ حَتَّى صَارُوا عِبْدَةَ أَنْفُسِهِمْ» خیلی مطلب مهمي است که امام صادق(ع) فرموده، يعني انسان در استنباط اگر مسیر صحیح را طی نکند از عبادالله بودن خارج مي‌شود، دیگر عبد خدا نخواهد بود.

ما باید سعی کنیم إن شاء الله در مسیر صحیح باشیم، با لطف و عنایت حق تعالی عبد خدا باشیم و خدا روزي ما کند که در این سالي که مي‌خواهیم شروع کنیم دائماً پناه به خدا ببریم و إن شاء الله استنباط درستي در احکام داشته باشیم.

شرط پنجم شرایط متعاقدين

بحث ما در کتاب البیع که از متن تحریر شروع کردیم، رسیدیم به شروط متعاقدين، گفتیم شروع متعاقدين پنج شرط است و تا به حال چهار شرط را مورد بحث قرار دادیم، که عبارت بود از بلوغ، عقل، قصد و اختیار، که مخصوصاً در بحث اختیار سال گذشته به نکات مهم و جدیدي رسیدیم و آثار و فروع زیادی داشت که در مباحث سال گذشته ذکر کردیم.

شرط پنجم از شرایط متعاقدين مي‌فرمایند:

«الخامس كونهما مالکین للتصرف فلا يقع المعاملة من غير المالك»، بايع و مشتري باید مالک تصرف در این مبيع و ثمن باشند، اگر مالک نباشد «فلا يقع المعاملة من غير المالك إذا لم يكن وكيلاً عنه»، اگر وکیل از مالک نباشد «أو ولياً عليه»، یا ولایت بر مالک نداشته باشد «كالأب و الجد للأب أو الوصي عنهما و الحاكم» اگر کسی حاکم شرع است، این هم ولایت دارد «و لا من المحجور عليه لسفه أو فلس أو غير ذلك من أسباب الحجر».

بعد در مسئله چهار مي‌فرماید «معني عدم الوقوع من غير المالك للتصرف عدم النفوذ و التأثير لا كونه لغواً»؛ اینکه در اینجا گفتیم اگر مالک نباشد معامله واقع نمي‌شود، يعني نفوذ ندارد و لازم نیست، «لا كونه لغواً فلو أجاز المالك عقد غيره أو الولي عقد السفیه أو الغرماء عقد المفلس صح و لازم».

مبحث عقد فضولی

در اینجا بحث به عنوان بحث عقد فضولي و بيع فضولي آغاز مي‌شود؛

قبل از اینکه وارد بحث شویم دو مطلب را باید ذکر کنیم:

مطلب اول

اینکه آیا در عقود، فضولي بودن جریان دارد یا نه، محل خلاف است.

شیخ اعظم انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) ادعا فرموده که اجماع داریم بر عدم جریان فضولي در ایقاعات. مثل طلاق و عتق. آیا این مطلبی که مرحوم شیخ بیان کرده‌اند و ظاهر عبارت مکاسب شیخ این است که اجماع داریم بر عدم جریان فضولي در ایقاعات، این مطلب تامی است یا نه؟

ما وقتی به بعد از شیخ مراجعه می‌کنیم، بزرگانی مثل مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) در حاشیه‌ی مکاسب، به تبع ایشان مرحوم آقای خوئی (قدس سره) و همچنین امام (رضوان الله تعالی علیه)، مرحوم آقای حکیم در مستمسک، اینها همه می‌فرمایند خیر، فضولي همانطور که در عقود جریان دارد، در ایقاعات هم جریان دارد و این اجماعی را که مرحوم شیخ از مرحوم شهید در غایة المراد نقل کرده مخدوش است.

اینجا چطور می‌خواهیم وارد بحث شویم؛ به دو نحو باید وارد بحث شویم، یک نحو این است که تکلیف این اجماع را روشن کنیم. این اجماع که مرحوم شهید در غایة المراد ادعا فرموده، ببائیم تکلیف این اجماع را روشن کنیم، بعد یا می‌گوئیم این اجماع درست و تمام است که أخذ می‌کنیم، اگر گفتیم این اجماع تمام نیست، تکلیف اجماع روشن می‌شود، اما بحث تمام نمی‌شود.

نحوه‌ی دوم این است که باید ببینیم چه فارق میان عقود و ایقاعات وجود دارد که مجال برای این توهّم باشد که فضولي بودن در عقود جریان دارد، اما در ایقاعات جریان ندارد.

اگر یک فقیهی فقط مسئله‌ی اجماع را رد کرد، این از حیث بحث علمی تمام نمی‌شود، از حیث بحث علمی این قسمت دوم می‌ماند که اساساً آن کسی که مثل شهید یا خود شیخ انصاری (اعلی الله مقامه) - چون شیخ دیگر به این اشکال نمی‌کند بلکه - می‌فرماید اجماع داریم بر عدم جریان فضولي در ایقاعات و این را قبول می‌کند، در ذهن اینها چه بوده که فارق میان عقود و ایقاع است، که بخواهند بگویند در عقود، فضولي بودن جریان دارد اما در ایقاع جریان ندارد.

ما این بحث را که تمام کردیم وقتی خواستیم وارد بحث ببع شویم اقوال را مطرح می‌کنیم؛ اقوالی که آیا در همه‌ی عقود، فضولي جریان دارد، حتی در نکاح جریان دارد، در وصیت جریان دارد؛ حالا اگر کسی نسبت به مال غیر، وصیتی کرد و گفت من وصیت می‌کنم بعد از اینکه حسن مُرد، این مقدار پول را از مالش به حسین بدهید، آیا چنین وصیتی به نحو وصیت فضولي قابل تصویر هست و آیا فضولي در آن جریان دارد یا خیر؟ إن شاء الله اقوال را خواهیم گفت.

بررسی اجماع در مسأله

ابتدا مسئله‌ی اجماع را حل کنیم. ما وقتی کلمات فقها را ملاحظه می‌کنیم، اساساً متقدّمین خیلی متعرّض جریان و عدم جریان فضولي در ایقاعات نشده‌اند. شهید چطور آمده ادعای اجماع کرده؟ شهید وقتی ادعای اجماع می‌کند، قاعدتاً می‌خواهد قول قدما را نقل کند. ما وقتی به کتب قدما مراجعه می‌کنیم، شیخ طوسی، شیخ مفید، سید مرتضی و ابن ادریس و ... اینها متعرّض ایقاع نشده‌اند یا خیلی کم شده‌اند! به ذهن می‌آید خود فضولي، یک چیزی است که محتاج به دلیل است. فقهای قبل و متقدّمین آمدند همین را فقط در بیع و اجاره و برخی از این موارد مطرح کردند. شاید شهید از اینکه این قدما تعرّضی نکردند در اینکه آیا در ایقاع، فضولي بودن جاری می‌شود یا نه؟ می‌گوید همین عدم تعرّض، بوی اجماع را می‌دهد.

یعنی مسئله اینقدر نزد قدما واضح بوده، که قدما متعرّض جریان فضولي در ایقاع نشده‌اند. البته این به عنوان یک حدسی است که ما می‌زنیم و إلا خود این یک سؤال است که شهید ثانی که در غایة المراد ادعای اجماع کرده بر بطلان فضولي در ایقاعات، در حالی که کلمات متقدّمین را که می‌بینیم بسیاری از کلمات ایشان خالی از مسئله‌ی فضولي در ایقاعات است. چطور شده؟ تنها توجیهی که می‌توانیم برایش پیدا کنیم همین مطلبی است که عرض شد.

اگر ما بپذیریم یک اجماعی در بین قدما بر عدم جریان فضولی در ایقاعات است، مشکل این اجماع این است که این اجماع، اجماع تعبدی نیست، یعنی این اجماع مستند و مدرک دارد، اجماعی که مستند و مدرک دارد، دیگر به درد نمی‌خورد و این خودش یک دلیل مستقل تعبدی که کاشف از قول امام معصوم (ع) باشد نیست.

بررسی ادله قائلین به عدم جریان فضولی در ایقاعات

از اینجا کم‌کم وارد قسمت دوم بحث می‌شویم. علت اینکه می‌گویند در ایقاعات فضولی جریان ندارد این است که معامله‌ی فضولی، یک امر معلق بر اجازه است و آقایان اجماع دارند به اینکه تعلیق در ایقاعات راه ندارد. یکی از فرق‌های بین عقد و ایقاع این است که می‌گویند تعلیق در عقود را دارد ولی در ایقاع تعلیق راه ندارد. اگر کسی گفت: اگر فلانی دو ساعت دیگر آمد تو آزادی، همه این را باطل می‌دانند، این یک وجه. و چون فضولی عنوان معلق را دارد و تعلیق در ایقاعات راه ندارد، پس باید بگوئیم فضولی در ایقاعات راه ندارد.

احتمال دوم و دلیل دوم این است که ما در ایقاعات دلیل داریم، روایات خاصه داریم، «لا عتق إلا فی ملک»، اگر کسی بخواهد دیگری را آزاد کند باید مالک او باشد، ولی اگر مالکش نباشد «لا عتق إلا فی ملک». یا در باب طلاق، این روایت معروف است «الطلاق بید من أخذ بالساق»، این روایت که مستند این است که حق طلاق برای زوج است، در کتب روایی ما نیامده و فقط در عوالی اللئالی آمده است، اما اهل سنت مثل کنز العمال و بعضی از سنن و کتب روایی اهل سنت این روایت را نقل کرده‌اند، حالا شاید علت اینکه گفتند در طلاق، فضولی راه ندارد، به خاطر همین روایت است که می‌گویند «الطلاق بید من أخذ بالساق».

این وجوه در کلمات مرحوم محقق اصفهانی (ره) آمده و مرحوم آقای خوئی هم به تبع ایشان آورده است.

وجه سوم بطلان فضولی در ایقاع؛ این است که قائلین به بطلان طلاق فضولی، یکی از ادله‌ای که به آن استدلال کرده‌اند، به بطلان طلاق مکره استدلال کرده‌اند. بیان استدلال چیست؟

می‌گویند اگر زوج با اینکه همسر این زن است، اگر اکراهش کردند که زنت را طلاق بده و طلاق داد، این طلاق صادر از شوهر، باطل است، پس به طریق اولی طلاقی که از غیر زوج صادر می‌شود باطل است. یعنی اگر فضولی آمد طلاق داد، آن به طریق اولی باطل است. به اولویت تمسک کرده‌اند.

اینجا وجوهی است که این اجماع می‌تواند مستند به این وجوه باشد. بعد مرحوم محقق اصفهانی می‌فرماید «و الكل كما تري»، تمام این وجوه باطل است.

از همان آخر شروع کنیم؛ بگوئیم همانطوری که تعلیق در عقود امکان دارد، امکان تعلیق در ایقاعات هم هست و ما در همین مباحث معاملات، بحث تعلیق را مفصل بیان کردیم. فرقی بین عقود و ایقاعات نیست و آنجا گفتیم مشکله‌ی تعلیق، اجماع است. اجماع داریم اگر یک عقدی معلق باشد، باطل است، لولا الاجماع مشکلی وجود ندارد ثبوتاً، همان طوری که تعلیل در عقد امکان دارد، تعلیل در ایقاع هم امکان دارد.

اشکال به اینکه شما می‌گوئید «لا عتق إلا فی ملک»، «الطلاق بید من أخذ بالساق»، اینها لو خلّی و طبعه است، برای اینکه نظیر این تعابیر را در بیع هم داریم، «لا بیع إلا فی ملک» که روایت معروفی است، ولی این «لا بیع إلا فی ملک» خلّی و تبعه است، یعنی بیع در جایی است که باید یک ملکی باشد، حالا اگر کسی آمد بیعی را انجام داد نسبت به یک ملکی و بعد مالک آمد اجازه داد با این منافاتی ندارد. «لا عتق إلا فی ملک» هکذا، منافاتی با حقوق اجازه ندارد، «الطلاق بید من أخذ بالساق»، اگر یک

فضولي رفت زن یک کسی را طلاق داد، بعد شوهر آمد گفت من اجازه می‌دهم، این با «بید من أخذ بالساق» منافات ندارد. پس این روایات هم با حقوق اجازه، منافاتی ندارد.

و اما مسئله‌ی اولویت، بطلان آن هم روشن است. به چه دلیل اگر ما گفتیم طلاق مکروه باطل است، به طریق اولی طلاق فضولی باطل است؛ لعل مکروه أسوء حالاً باشد، این مرد را اکراهش کردند. اما در طلاق فضولی، خود زوج بعداً اجازه می‌دهد و با میل خودش می‌گوید این طلاقی که از طرف من فضولتاً داده شده اجازه می‌دهم. پس اولیتی هم اینجا در کار نیست.

پس این اجماع می‌شود اجماع تعبّدي و اجماع مدرکی، که چون مستندش روشن است و مستندش همین اموری است که بیان کردیم، لذا قابل اخذ برای فقیه نیست. این تکلیف اجماع که روشن شد.

اینجا یک بیان دقیقی را امام (رضوان الله علیه) دارد، در کتاب البیع، ج 2، ص 127 به بعد، چهار تصویر و چهار مطلب را در باب بیع فضولی بیان می‌کنند و بعد بررسی می‌کنند که آیا این چهار مطلب در ایقاع جریان دارد یا نه؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين